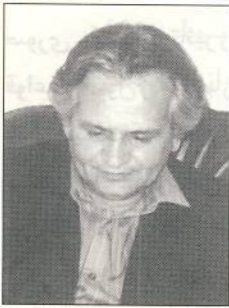




تأملات شرقی در زبان پارسی

نجیب مایل هروی



است که به هر حال، در تاریخ نقد ادبی در زبان فارسی حائز اهمیت فراوان است. او در تنبیه الغافلین فی الاعتراض علی اشعار الحزین، گاه به نکته‌هایی در حوزه نقد ساختاری شعر توجه می‌دهد که آشنایی دقیق او را به مسائل تاریخ ادب پارسی، آن هم در قلمرو گسترده آن - یعنی ایران و شبه قاره هندوستان - نشان می‌دهد.^۱ علاوه بر اینها، آرزو به حیث زبان شناسی که به تاریخ زبان فارسی توجه کرده و نکته‌های ارزشمندی از مباحث زبان شناسی زبان فارسی را مطرح بحث داشته، در خور تأمل و غوررسی است. او در این زمینه اثری فراهم کرده است به نام مثمر، که بدون توجه به آن نمی‌توان تاریخ زبان فارسی را در قلمرو جغرافیای فرهنگی آن زبان تصویر و تصور کرد.

اثر مزبور هفت سال پیش توسط بانوی دانشور، خانم ریحانه خاتون تصحیح و تحشبه شده و با خط تحریری نازک از سوی دانشگاه کراچی (پاکستان) به چاپ رسیده است.^۲

گفتنی است که آرزو، نخست، مثمر را در سی و هشت «اصل» تألیف کرده بوده است. بیشتر نسخه‌های اثر مزبور متضمن همین سی و هشت «اصل» می‌باشد الا نسخه کتابخانه دانشگاه پنجاب (۱۵-۲-API) که دارای اصلی است مشع در زمینه واژه شناسی و ازگان پارسی - اعم از مفردات و مرکبات - و دگرسانیهایی که بر واژه‌ها و واژه‌های پارسی در طول تاریخ روی داده است و هم مثل‌ها و مثل‌واره‌های آن زبان. متأسفانه این اصل از مثمر را مصحح محترم تصحیح نکرده، اما ناشر، آگاهانه، آن را به صورت عکسی در پایان کتاب انتشار داده است.

محقق است که پیشینیان در قلمرو زبان پارسی مبانی زبان شناسی را بر پایه داده‌ها و یافته‌های زبان شناسی زبان عربی پی می‌گرفته‌اند. آنان که به دوگانگی خانواده زبان پارسی و عربی هم وقعی نمی‌گذارده‌اند، به صرف مشاهده مانند گیها و تشبّهات

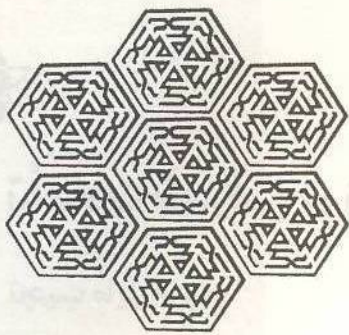
آرزو تخلص شاعری بوده است از سخنوران سده ۱۲ هـ.ق. به نام سراج الدین علی خان (۱۰۹۹-۱۱۶۹ ق) که شهرتش البته به خاطر تأملات و تحقیقات اوست بر زبان پارسی، خاصه گونه فارسی شبه قاره هندوستان.^۱

می‌توان از او به حیث منتقدی صاحب نظر در زمینه تاریخ زبان پارسی سخن گفت که در قلمرو شعرشناسی شعر فارسی و خصوصاً نقد و تمحیص شعر فارسی سبک هندی، باریک بین و نازک اندیش بوده است. بیشتر نگارشها و مصنفات وی توغل و توجه او را به «فایده مند بودن نوع تحقیق» نشان می‌دهد. چنان که مثلاً در دوره او که فرهنگنامه‌هایی چون فرهنگ جهانگیری؛ فرهنگ سروری و برهان قاطع تألیف شده بود، او سراج اللغة را فراهم آورد. چگونه؟ آیا او هم چونان انجو شیرازی و حسین برهان و دیگران، بر مبنای واژه‌نامه‌های دیگران، واژه‌نامه‌اش را نوشت؟ اگر چنین می‌کرد، بی‌گمان درباره او از تعبیری چون «منتقدی صاحب نظر در تاریخ زبان پارسی» نمی‌توانستیم استفاده کنیم. آرزو در سراج اللغة به دو دسته از واژه‌ها توجه داشت:

۱. واژه‌هایی که سخنوران و فارسی‌گویان شبه قاره، آنها را بر اثر ناشناخت به کار نمی‌بردند. و به همین دلیل این واژه‌ها در فرهنگنامه‌هایی چون برهان قاطع؛ فرهنگ جهانگیری و اشباه آنها نیامده بود.

۲. مفردات و ترکیباتی که کاربرد آنها در بافت سخن فارسی‌گویان شبه قاره نادرست می‌نمود.

از این رو آرزو به کمبودها و نارساییهای فرهنگ نویسی و هم به کژتابیهایی گونه فارسی هندوستان معطوف شده و به این اعتبار، سراج اللغة را به حیث یکی از واژه‌نامه‌های بسیار سودمند مجال طرح داده است.^۲ نقد و نظر آرزو در زمینه شعر شناسی شعر فارسی هم نکته‌ای



صوری - که بر اثر تأثیر زبان عربی بر زبان پارسی صورت یافته بود - قواعد و اصول زبانی زبان عربی را بر پارسی، در خور احتمال یافتند. شکی نیست که پاره‌ای از قواعد مزبور مانند ادغام، حذف، اضافه و مبلغی از اصول زیبایی‌شناسانه و یا برخی از موازین برخاسته یا برگرفته اهالی زبان از طبیعت و نیز بعضی از خاصه‌ها و شناسه‌های زبانی که از منبع یا منابع مشترک به دو یا چند زبان سرایت می‌کنند، این همه قواعد و اصولی مشترک در میانه دو یا چند زبان ایجاد می‌نمایند، با وجود این زبان پارسی به هیچ روی با موازین زبان‌شناسی زبان عربی در خوردند بررسی و تبیین زبان‌شناسانه نیست همچنان که زبان عربی نیز به هیچ وجه با موازین زبان‌شناسی زبان فارسی قابل تفتیش و تنقیب نیست.

اما، به هر حال، پیشینیان ما در قلمرو زبان‌شناسی زبان فارسی به عکس نظر مذکور باور داشته‌اند و بیشتر آنان زبان فارسی را بر مبنای موازین زبان‌شناسانه عربی تحلیل کرده‌اند و تعلیل آرزو نیز بر چنین باوری بوده است. او که المزهر حافظ جلال‌الدین سیوطی را بدرستی مورد مذاقه قرار داده بوده، موازین مورد نظر سیوطی و دیگر زبان‌شناسان زبان تازی را بر داده‌های آوایی، واژی و واژگانی زبان پارسی تحمیل کرده است^۵ با این تفاوت که او دقیقاً متوجه موازین مشترک زبان‌شناسیک در میان پارسی و تازی بوده و آن دسته از داده‌های زبانی زبان پارسی را که نمی‌توانسته است با موازین زبان‌شناسیک زبان عربی مورد بررسی قرار دهد، مطابق روح زبان پارسی بررسی کرده است. با توجه به این نکته است که کاتب نخستین نسخه استنساخ شده مثنی نوشته است:

اما بعد؛ این نسخه‌ای است در علم اصول لغت، مسمی به مثنی، اتباعاً للکتاب الشیخ الحافظ جلال‌الدین السیوطی المعروف بالمزهر. لیکن این قدر هست که کتاب مذکور شیخ مزبور [در] اصول لغت^۶ عربیه است و این در اصول لغت^۷ فارسیه. (مثنی/۱)

گفته شد که آرزو در مثنی، بسیاری از مباحث زبان‌شناسیک زبان عربی را بر پایه المزهر سیوطی مجال طرح داده است. مباحثی از قبیل قراردادی بودن یا ذاتی بودن زبان، بیان فصاحت در زبان، واژگان شاذ و مشترک، حقیقت و مجاز و... که از مسائل و مبادی شناخته، بازگفته و مکرر زبان‌شناسی سنتی محسوب است، اما آنچه مثنی را در حوزه تاریخ زبان فارسی در خوردند طرح و تأمل می‌سازد، تأملاتی است که مؤلف بر پاره‌ای از مباحث عصری زبان فارسی داشته و نگرشهایی که او در نحوه دید و نگره فارسی‌گویان هندوستان که زبان فارسی، زبان مادری یا زبان نخست آنان تلقی

نمی‌شده است و تصرفاتی که آنان بر ساخت واژه‌ها و واژه‌های زبان فارسی روا می‌داشته‌اند. از همین گونه مباحث است تأملات مؤلف در مورد تعریف واژه‌های فارسی و گزین کردن واژه‌های عربی به جای کلمات فارسی و تصرف فارسی‌زبانان در زمینه زبان‌گونه‌های هندی و اشباه و نظایر این نکته‌ها.

نکته جالب توجه این است که آرزو بسیاری از مسائل زبان‌شناسی را از «امور نسبی» می‌داند که بر اثر گذر زمان، امکان حدوث می‌یابند. مثلاً او در بحث «معرفت واژه‌های وحشی و غریب» بر بعضی از شاعران و نویسندگان فارسی‌دان یا فارسی‌زبان مانند میرنجات و وصاف الحضرة به خاطر توجه آنان به واژه‌های غریب و وحشی ایراد می‌گیرد و مثنوی گل‌گشتی و تاریخ وصاف را نشانه‌های تظاهر و تفاخر در عربی‌دانی از سوی سراینده و نویسنده آنها تلقی می‌کند، با این همه، اظهار می‌دارد که:

«غرابت امر نسبی است، به مرور دهور و تفاوت از مننه متفاوت می‌گردد. پس فارسی زبان را باید که از لفظ آشنا در نگذرد و به تلاش کلمات وحشیه بیابان مرگ غربت نگردد.» (مثنی/۸۲)

با وجود انتقاد او بر گرایش بیش از حد وصاف الحضرة به واژگان عربی، خود در زمینه اخذ و استفاده واژه‌های دخیل عربی، ترکی و حتی اردو در زبان فارسی - البته گونه فارسی هندوستانی - هیچ گونه حساسیتی نشان نمی‌دهد و می‌نویسد:

«آوردن الفاظ عربیه و ترکیه، بلکه زبان ارامنه در فارسی مسلّم است، باقی ماند الفاظ هندی، و آن نیز به مذهب مؤلف در این زمان ممنوع نیست... و آنچه در موهبت عظمی نوشته‌ام که قیاس هم همین می‌خواهد. و بودن الفاظ عربیه و ترکیه در محاورات بیش از پیش است و هر یکی مسلّم می‌دارد. پس آوردن الفاظ هندیه چرا جایز نبود... پس [چون] آوردن الفاظ عربیه در فارسی ضرور و درست باشد بلکه استعمال لفظ عربی با وجود لفظ قدیم فارسی افصح باشد و بر این قیاس الفاظ ترکیه که از

جهت تغلب و تصرف با فارسی مخلوط گشته، حتی که برای بعضی معانی فارسیه هم نمی‌رسد غیر از ترکی. ^۸ مثل قورچ باشی و ایشک آقاسی باشی... پس با این قیاس الفاظ هندی نیز به قدر مسموع که در فارسی وارد شده، باید پذیرفت. (مثمر / ۱۶۰-۱۶۱)

جالب است که بدانیم در روزگاری که آرزو اخذ و به تعبیر او «ربودن» الفاظ عربی، ترکی و هندی را توسط فارسی زبانان، امری طبیعی و بدیهی دانسته، در شبه قاره هندوستان اندیشه «زبان پاک» در میان فارسی زبانان و فارسی گویان آنجا شناخته بود و حتی دهه‌ها پیش از وی، گرایش به وضع واژه‌های دساتیری و به کاربردن آنها در فارسی و رواندن واژه‌های دخیل عربی از فارسی مجال طرح یافته بود و نویسندگانی چون صاحب دبستان مذاهب به فقه اللغة عصبیت آمیز و غیر علمی به نفع فارسی و پارسی نمایی واژگان عربی اهتمام کرده بودند، روشی که پس از چند قرن در قلمرو فارسی ایران نیز پسران و مدعیانی پیدا کرد که «زبان پاک» را بر «زبان راست و روان» ترجیح می‌دادند. ^۹ با این همه، گویا، آرزو از جمله ادیبان و محققانی بوده است که به قطب مخالف سره گرایی در زبان فارسی پیوسته بوده و همچنان که پیروان پاک سازی زبان از واژگان و عناصر دخیل غیر فارسی، در عصر او، افراط می‌کرده‌اند، قطب مخالف آنان همچون آرزو هم در ربودن واژه‌های غیر فارسی زیاده روی می‌نموده‌اند و حتی از قابلیت‌ها و استعداد‌های جاری و زنده زبان فارسی چشم می‌پوشیده‌اند!

از جمله مباحث ارزنده‌ای که سراج الدین علی خان آرزو بتفصیل درباره آن بحث کرده، گونه‌ها، طرزها و اسلوب‌های تصرف است که فارسی زبانان بر دستگانه‌های سه گانه آوایی، واژگانی و ساختاری زبان روا می‌داشته‌اند. از گونه‌های تصرف فارسی زبانان این است که واژه‌های فارسی را با عناصر و شناسه‌های زبان عربی می‌آمیخته‌اند و به قول آرزو «کلمات فارسیه را لباس عربی می‌پوشانده و احکام الفاظ عربیه در آن جاری می‌نموده‌اند». (مثمر / ۱۶۷). از این گونه تصرفات است: **ذوالخورشیدین** در بیت زیر از واله هروی:

تا مهر تو گشت نور افشان
ذوالخورشیدین شد خراسان
یا انا الیار در بیت زیر ظاهر از سعدی شیرازی:
محمل مگر لاف انا الیار زده در گلشن
بر سر شاخ خیال سر منصور کنم
یا النوید در این مصراع از عبدالقادر بیدل:

الـنوید ای آفتاب عالمـتاب
یا مـترش به معنای تراشیده در این بیت از جنید بلخی:
هر گل که خارخار طمع سرزند ازو
در دیده بدقماش چو روی مترش است

به نظر می‌آید که بیشترین موارد این گونه از تصرفات فارسی زبانان عموماً از سوی عوام اهل زبان روی می‌داده و نرمک نرمک شیاع می‌یافته و به جماعت تحصیل کرده بی‌تأمل و بی‌دقت هم سرایت می‌کرده و وارد زبان نوشتاری می‌شده است. چنان که در روزگار ما کاربرد واژه‌هایی چون **گاهاً** (گاه + نشانه تنوین عربی) به همین صورت ساخته شده و وارد گونه زبان روزنامه‌نگاری هم شده است. البته پاره‌ای از این نوع تصرف که واژه‌های **نهنگ البحر**، **پلنگ الجبل** و ماننده‌های آن را در زبان ادبی فارسی ساخته است (ر.ک: احتمالاً توسط برخی از ناظران و سخنوران زبان وضع شده است. به هر حال، آرزو پذیرش و عدم پذیرش این گونه تصرف را منوط به این می‌داند که واضح آن چه کسی بوده است. اگر این دسته از واژه‌های فارسی با جامعه عربی توسط ادیبان فصیح و بلیغ پیشین وضع شده باشد، به نظر او پذیرفته است، در غیر این صورت، او تجویز می‌کند که نباید اهل زبان، چنین جامعه‌هایی را بر تن واژه‌های فارسی کنند. (همانجا)

از نکته‌های ارزشمندی که آرزو به آن توجه داده، واژه‌های مجعول زند و پازند یا کلمات دساتیری است. واژه‌های مذکور را زردشتیان در حدود قرون ۸-۱۰ ه.ق. ساخته‌اند. به طوری که ماندگی تمام به معادلها و برابری‌های عربی آنها دارد. پاره‌ای از این واژه‌ها را ببینید:

مِیا: ماء / نیرا: نار / لیلیا: لیل / تینا: طین / بَشْمَن: بنت (دختر) /
دَمِیا: دم (خون) / ورتا: ورد / ارشیا: عرش / کذبًا: کذب /
شجاری: شجر / شپتیا: شفت (لب) / کالو(د): قالب / مدینا:
مدینه / سکینا: سکین / بینا: بیت / بیل: بئر (چاه).

واژه‌هایی از این دست را به قول آرزو، شخصی به نام اردشیر مجوسی که در زمان اکبر پادشاه به هند رفته بوده، مجال طرح داده و فرهنگنامه نویسانی چون میر جمال الدین انجو شیرازی مؤلف فرهنگ جهانگیری نیز آنها را به لحاظ این که از اهل محاوره شنیده، ضبط کرده است (ر.ک: مثمر / ۱۷۷-۱۷۹)

از تأثیر زبانهای عربی و ترکی بر زبان فارسی و علل دینی و فرهنگی و رزمی و بزمی و ورود واژه‌های زبانهای مذکور در تاریخ زبان فارسی و هم در تأملات و تحقیقات معاصران مکرراً بحث شده است، اما تأثیر واژه‌های زبانهای شبه قاره هندوستان - اعم از سنسکریت و

اردو- بر فارسی جز به ندرت، مورد بحث و فحوص قرار نگرفته است، در حالیکه از قدیمترین ایام، حدوداً از نیمه دوم دوران غزنویان، پاره‌ای از واژه‌های زبان گونه‌های هندی را در فارسی مشاهده می‌کنیم. کلمه «لنگن» در این بیت حکیم سنائی:

لنگست گر کند ترا فربه

سیر خوردن ترا ز لنگن به^{۱۰}

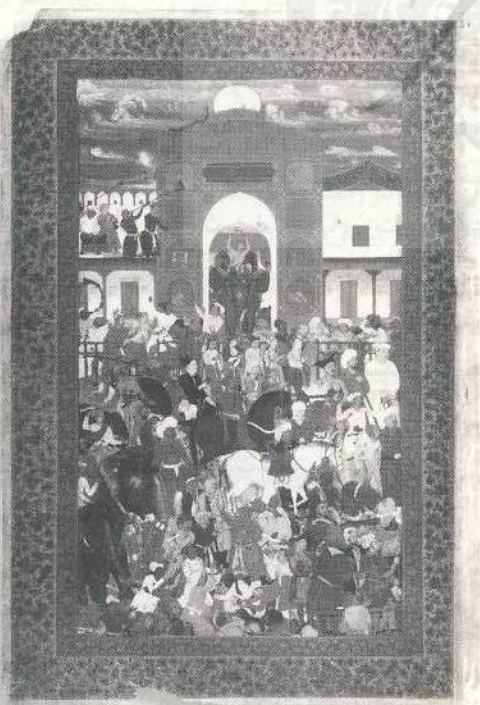
به معنای فاقه و گرسنگی به حیث واژه‌های هندی شناخته شده، با تلفظ لنگهن (Langhana) در سنسکریت. ۱۱ از قرن ۹ ه.ق. که مهاجرت ادیبان و سخنوران ایران به شبه قاره هندوستان دراز دامن شد، آمیزش زبان فارسی با اردو و دیگر زبان گونه‌های شبه قاره نیز گسترده‌تر شد به طوری که در شعر فارسی سبک هندی و هم در نثر گونه فارسی هندی ده‌ها واژه هندی وارد گردید. ورود شماری قابل توجه از واژه‌های اردو و دیگر گویشهای محلی شبه قاره به فارسی، لغوی ادیبی چون سراج الدین علیخان را بر آن داشته است که در تأملات خود بر زبان فارسی به تاریخ ورود واژه‌های هندی در زبان فارسی بپردازد و عوامل و علل آمیزش فارسی را با الفاظ هندی تبیین کند. پیش از این گفته شد که آرزو اخذ و کاربرد واژه‌های هندی را در زبان فارسی جایز دانسته است، اما او هر نوع اشتراک و همسانی واژه‌های مشترک را در فارسی و هندی از مقوله اخذ یا از جمله واژه‌های دخیل به فارسی تلقی نمی‌کند. وی واژه‌های مشترک موجود در فارسی و هندی را بر چند اصل قسمت کرده است. پاره‌ای از الفاظ همسان و مشترک بین فارسی و هندی را به اصل مشترک منابع فرهنگ و تمدن اهالی زبانهای مذکور منسوب داشته است. واژه‌هایی چون کلال و کپی (به معنای کاسه‌گر و بوزینه) از این گونه واژه‌هاست (مثمر/ ۲۰۹-۲۱۰). او ده‌ها واژه دیگر را که با اختلافات آوایی و صوتی در زبانهای مذکور در روزگارش متداول بوده است، با توجه به فقه اللغة تاریخی به منابع مشترک فرهنگی و مدنی اهالی آن زبانها نسبت داده است (ر.ک: مثمر/ ۲۱۰-۲۱۱). مثلاً لفظ جارو را در هر دو زبان از خاستگاهی مشترک بر شمرده است به معنای کنبه، که «بدان خس و خاشاک رویند. لیکن در هندی جهازو به جیم که مخلوط التلفظ به «ها» است [یعنی جیم تنفسی] و «را»ی هندی [ژ] که مأخوذ است از جهازنا، که به معنی رفت و روب است. و در فارسی مخفف جاروب». (همانجا)

به این گونه، آرزو بسیاری از واژه‌های مشترک را در زبان فارسی و زبان گونه‌های شبه قاره به مشترکات و همسانیهای روزگاران باستان منسوب می‌دارد که آریائیان در مشرق جهان بر آنها توافق کرده بودند. این واژه‌ها با دگرسانیها و اختلافات آوایی و صوتی - که

بر اثر جدایی آنان از همدیگر و به اعتبار تحویل و تحوّل‌های تاریخی و مدنی عناصر زبان رخ داده است - در زبانهای مزبور روایی دارد.

اما نوع دیگر واژه‌های فراوان هندی است که فارسی زبانان از سده نهم هجری به بعد آنها را اخذ کرده و در نظم و نثر خود به کار برده‌اند. آرزو درباره این دسته از واژه‌های دخیل فارسی بر این باور است که چون دستگاه آوایی هندی با نظام آوایی زبان فارسی تفاوت دارد، این واژه‌ها مورد تصرف فارسی زبانان قرار گرفته و به قول او «تفریس» شده است (مثمر ۲۱۱/). مثلاً در نظام آوایی هندی، «ها»ی تنفسی وجود دارد که به حیث یک آوا و واج شناخته نمی‌شود بلکه در پایان برخی از واجهای زبان قرار می‌گیرد مانند لنگهن (Langhana) که /گه/ در نظام واجی هندی یک واج است اما چون واج مذکور در زبان فارسی شناخته نبوده است و اندامهای گفتاری فارسی زبان به ابراز چنین واجی عادت ندارد، فارسی زبان آن را به /گ/ معمول تبدیل کرده و واژه مذکور به صورت لنگن (Langhan) پذیرفته است.

اما به رأی و نظر آرزو، همه تبدیلیها و تحویلهای واژه‌های مذکور را نباید به قواعد نظام واجی از طریق اصول «تفریس» توجیه و تفسیر کرد. کم نیستند واژه‌های هندی که فارسی زبانان آنها را بد فهمیده و غلط به کار برده‌اند. چنان که لفظ چوت مرانیان (به معنای زن روسپید) که سعید اشرف مازندرانی آن را به غلط به صورت «چوت مرانیان» به کار برده است:



مرقع، آکرا، هندوستان، ۹۸۴ ه.ش

(مشمّر/ ۲۱۵)

البته شاهد مذکور با توجه به مقوله آهنگ شعر و این که مصوّت کوتاه /a:آ/ به مصوّت بلند /a/ تبدیل شده است، نمی‌تواند رأی و نظر آرزو را مبتنی بر غلط بودن کلمه مزبور بر آورده سازد، با این هم معطوف بودن او به بحث واژه‌های دخیل هندی در فارسی، نکته‌ای است در خور، که خصوصاً به لحاظ تصحیح و مطالعه آثار منظوم و منشور فارسی عصر مغولان در هندوستان و صفویان در ایران حائز اهمیت است. در بیت زیر از محسن تأثیر تبریزی که:

از سخن، تأثیر بازار نقطه‌های انتخاب

بسته‌های خوش قماش و پُر زانک آورده است

در باره کلمه آنک نوشته است:

«به کاف تازی، به معنی رقم است و به اصطلاح بزآزان و تاجران هند، نقطه یا حرفی باشد که به موجب قرارداد بر کنار پارچه نویسند و موافق آن حساب قیمت نمایند.» (مشمّر/ ۲۱۷). این بیت در دیوان محسن تأثیر نیامده است^{۱۲} اما از آنجا که آرزو چون از محسن تأثیر یاد می‌کند، عموماً به محسن تأثیر تبریزی، شاعر عصر سلطان حسین صفوی را اراده می‌کند. بنابراین بیت مذکور از همین شاعر تبریزی است. بیت:

از باده چراغ کمرده روشن

چشم تو چو هندی دوالی

هم که در دیوان تأثیر تبریزی آمده است،^{۱۳} در مشمّر (ص ۱۷۵)

به مناسبت طرح واژه دوالی مورد توجه آرزو بوده است.

به اعتبار شناخت دقیق‌تر معرّبات نیز مشمّر آرزو سزاوار تأمل است. او که در سراج اللغه عموماً به واژه‌های معرّب توجه داده، در مشمّر گاهی به نقد و نظرش در سراج اللغه پرداخته و یافته‌های روشن‌تری در زمینه فقه اللغه معرّبات عرضه داشته است. به طور نمونه، بحثی را که او درباره واژه معرّب منجّیق کرده است، بخوانید: «و منجّیق را که صاحب صحاح، معرّب «ماچه آجرزنی» گوید و صاحب قاموس معرّب «من چه نیک» گفته و اکثر ارباب فرهنگها معرّب منجّیک، به کاف گفته‌اند. و در سراج اللغه نوشته‌ام که مبدّل و مخفّف «منجل ریگ» است و در اصل به معنای چیزی بود که ریگ و خاک را بدان دور می‌انداختند. و در وضع ثانی به معنی آله قلعه گشای مستعمل گشته، و الحال چنان به خاطر می‌رسد که مرگب باشد از منجک به معنی برجستن. چنان که در جهانگیری به معنی شعبده که مشعبدان کنند چنان که

آهن پاره‌ها در آب کنند و به شعبده از کاسه بجهانند و همچنین قلم. چنان که دیگران نوشته‌اند به معنی گهواره. چنانچه در برهان است. و «یا» و «نون» برای نسبت. پس آن را قلب کرده منجّیک ساخته‌اند. چنان که آبشخور که قلب آبشخورش [است]. و منجّیق معرّب آن است و برجستن در هر دو صورت در منجّیق متحقّق است لیکن صاحب قاموس منجّیق، به جای نون، لام نیز آورده.» (مشمّر/ ۲۰۷-۲۰۸).

تأمّلات آرزو بر مسائل زبان فارسی، نه تنها به لحاظ شناخت بهتر از نظام واجی و واژگانی و آگاهی از شعر سبک هندی حائز اهمیت است بلکه نقد و نظرهای او درباره فرهنگنامه‌های فارسی، که در شبه قاره هند تألیف شده‌اند، به جهت بررسی واژه‌های مصحف آن فرهنگنامه‌ها بسیار ارزنده می‌نماید و سودمند (ر.ک: مشمّر/ ۳۴ به بعد). هم رأی و نظر او درباره ادیبان سده ۱۲ هـ.ق. که به دلیل فارسی زبان بودن، خود را فارسی دان‌تر از ادیبان فارسی دان شبه قاره محسوب می‌داشته‌اند، به لحاظ روان شناسی و جامعه‌شناسی زبان فارسی در خورد واری می‌نماید. این نکته، البته یکی از مسائل مطرح بحث و حتی مسئله‌ای که مورد مناقشه و منافره بعضی از فارسی زبانان ایرانی و فارسی دانان هندی بوده، در تاریخ زبان فارسی محتاج تفتیش است. فارسی زبانان به اعتبار آنکه زبان فارسی، زبان مادری آنان بوده، برپاره‌ای از ساختارهای واجی، واژگانی و ساختاری گونه فارسی هندی ایراد می‌گرفته‌اند و در برابر آنان، فارسی دانان هندی این ایراد را مردود می‌دانسته و می‌گفته‌اند:

«شما (فارسی زبانان) فارسی را از پیرزلهای خود آموخته‌اید

و ما (فارسی دانان) از فصحای شما مثل خاقانی و انوری.» (مشمّر

۳۳)

پاسخ فارسی دانان هندی به ایراد فارسی زبانان گاه لطیفه‌وار بوده و به لحاظ علم زبان شناسی هیچ گونه پایه و مایه‌ای نداشته است. چنان که آرزو اشاره دارد که:

«یکی از سلاطین هندوستان از راه شوخی از ایرانی

می پرسید که شنیده‌ایم که در زبان شما «غین» را «قاف» خوانند.

او عرض می کند که حضرت! کسی قَلَطُ^{۱۴} به عرض رسانیده.

پادشاه متبسّم شده.» (مشمّر/ ۷۶)

موضوع مزبور را آرزو به این گونه ادامه می‌دهد که:

«و همچنین نون که بعد الف واقع شود، و او خوانند خواه لفظ

عربی باشد خواه فارسی. مثل دکان و دکون و جان و جون... و

از این قبیل است که خراسانیان چشم را چمش گویند. اگر چه

ارباب لغت این را آورده‌اند، لیکن لغت مذموم است...» (همانجا)

تردیدی نیست که تبدیل واجهای زبان، خصوصاً در زبان گفتار پدیدهای است بدیهی، که به اعتبار موازین واج‌شناسی دارای اساس است و قاعده. تبدیل مصوت بلند /آ/ به مصوت بلند /او/ قاعده‌ای است که در تاریخ زبان فارسی و در گونه‌های شرقی و غربی آن زبان، پیشینه دیرینه دارد و گاهی هم وارد زبان نوشتن شده است. قاعده عکس نیز که سبب جابه‌جایی /ش/ و /م/ در چشم/چمش شده، یک اصل متداول در تاریخ گونه‌های نوشتاری و گفتاری زبان محسوب است و هیچ‌یک از پدیده‌های مذکور، به رغم اشاره آرزو، نه غیر علمی است و نه مذموم.

به هر حال، مژم سراج‌الدین علیخان اثری است که به لحاظ تاریخ زبان‌شناسی زبان فارسی جایگاهی بلند دارد و جا داشت که به صورت منقح و با حروفچینی دقیق رایانه‌ای عرضه می‌شد. مصحح دانشور که آن را با خط تحریری تقریباً نازک نویسانیده، البته بدخوانیهای فراوانی ارتکاب کرده است که به چند مورد فاحش و روشن آن توجه می‌دهم:

(غلط) ← (درست)

صفحه ۷ / مشقت ← مشت

۱۱ / بمعنی برآمد ← بی معنی برآمد

۱۳ / بعد از آن [به] دری رواج یافت ← (به) که افزوده مصحح است،

پانویس:

۱. شرح احوال و نام و نشان آثار او در بیشتر تذکره‌ها و تحقیقات ادبی سده‌های ۱۲-۱۴ هـ. ق. آمده است. از جمله ر. ک: نتایج الافکار، ۷۹-۸۲.

۲. آرزو در مژم (صص ۴۶-۴۷)، پس از آنکه به نقد فرهنگنامه‌های جهانگیری، سروری، برهان قاطع و سرمه سلیمانی پرداخته، درباره سراج‌اللغه نوشته است: «لهدا نسخه [ای] در این فن نوشته آمد که موسوم است به سراج‌اللغه و بر منصف، تنقیح و تحقیق بعد خواندنش ظاهر می‌گردد چنان که بعضی گویند که تا حال در فن لغت فارسی کتابی چنین دیده نشده و چندین هزار تصحیف و تحریف برهان قاطع [و غیر کتب لغت، این زمان بر آورده و در آن نوشته».

تا جایی که نگارنده اطلاع دارد سراج‌اللغه تاکنون تصحیح انتقادی نشده است. شنیده‌ام که دانشمند عزیز آقای جویا جهان بخش در سالهای اخیر به این کار روی آورده است و فقه الله لما یحب و یرضی. در همین جا یادآوری می‌کنم که کتاب مژم آرزو در تصحیح سراج‌اللغه به حیث نسخه‌ای مشورتی و کمکی بسیار مفید می‌نماید و مؤثر.

۳. در این زمینه ر. ک: تنبیه الغافلین، به کوشش دکتر سید محمد اکرم (اکرام)، لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۴۰۱ ق؛ و نیز دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، شاعری در هجوم منتقدان، تهران: آگاه، ۱۳۷۶.

۴. مشخصات طبع مذکور: مژم، تألیف سراج‌الدین علی‌المعروف به خان

زاید است.

۱۳ / درین صورت می‌تواند [گفت] که تکلم هر دو لسان اندک تغایر با هم داشته باشد ← (گفت) که افزوده مصحح است، زاید است.

۲۳ / صاحب مواقف رساله وضع گفته ← [در] رساله...

۲۷ / فخر رازی در کتاب محصول ← کتاب محصل درست است.

۵۷ / یافت شده ← یافت نشده

۶۱ / متاخر حروف ← تنافر حروف

۹۲ / لفظ دبه به معنی ظرف مشهور است. سپس مصحح در پای برگ افزوده: لغت صراح: لفظ دبه در معنی ریگستان آمده اما به این معنی استعمال نشده است. چون مصحح دبه (به فتح اول) را اشتباه خوانده، به مأخذ لغت عربی مراجعه کرده است در حالی که سخن آرزو اشکالی ندارد و معنای واژه را درست ضبط کرده است.

۱۰۹ / پس وضع شد اعتراض سعید اشرف... ← پس واضح شد...

۱۱۸ / و همین شعر را پسند آورده ← ... سند آورده

۱۳۶ / ابوالفتح می‌دانی ← ابوالفتح میدانی (میدان محلی بوده است از محال مشهور نیشابور)

۱۶۳ / چنان که بر تتبع پوشیده نیست ← ... متتبع...

۱۶۵ / طرزی طرشی ← طرزی تفرشی (طفرشی)

۱۷۵ / چشم تو هندوی دوالی ← چشم تو [چو]...

۱۹۱ / و بهرج معرب بهرج است ← ... معرب بهره...

۲۳۰ / بدرستگی آنها نیز ← بدرستی که آنها نیز



آرزو، تصحیح، مقدمه و حواشی ریحانه خاتون، پیش لفظ از ابواللیث صدیقی، کراچی یونیورسٹی، پاکستان، ۱۹۹۱. گفتنی است که شهرت آرزو به صورت خان آرزو بر پایه سنت شفاهی ایجاد شده است. او در همه آثارش از خود به صورت «فقیر آرزو» یاد کرده است. یعنی با تخلص شاعرانه اش مشهور بوده است و سنت شفاهی مذکور البته متأخر است.

۵. در خور تأمل است که المزهر سیوطی در دو جزء تألیف شده است. جزء اول آن دارای سی و نه «نوع» است که دقیقاً یادآوری می‌شود. جزء دوم، اصل لغات، اما «لغت» درست است به معنای «زبان».

۸. یعنی در زبان فارسی معادل و برابر واژه‌های ترکی وجود ندارد.

۹. در این مورد نگارنده به تفصیل در کتاب تاریخ سیاسی زبان فارسی بحث کرده است.

۱۰. سنائی غزنوی، حدیقه الحقیقه، ۵۶۸.

۱۱. ر. ک: لغت نامه دهخدا، ذیل واژه مذکور؛ نیز حاشیه برهان قاطع، ۱۹۰۸.

۱۲. مقصود نسخه مصحح دیوان تأثیر، به کوشش امین پاشا اجلائی است چاپ مرکز نشر دانشگاهی، تهران: ۱۳۷۳.

۱۳. دیوان محسن تأثیر، پیشین، ۷۱۲.

۱۴. قلط تلفظی است گونه‌ای از غلط، با تبدیل صامت /غ/ به صامت /ق/.